

## مدرسه در روزگار کرونا ار تعریف تهی شده است

روایت روزهای آموزش مجازی از سوی والدین بیشتر شبیه یک دردنامه است؛ دردنامه‌ای که مسئولان آموزش و پرورش خود را نسبت به آن به خواب زده‌اند.

به گزارش سایت خبری پرسون، آزاده سهرابی، روزنامه‌نگار نوشت: اول مهر ۱۴۰۰ که رسید، ۱۹ ماه از ورود کرونا به کشور گذشته بود. ۱۹ ماه که تقریباً یک سال و نیم تحصیلی را تحت تأثیر خود قرار داده بود. از اسفند سال ۹۸ مدارس تعطیل شدند. سال تحصیلی ۹۹-۱۴۰۰ تقریباً تمامش در آموزش آنلاین گذشت. برای سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ صحبت از شروع آموزش‌ها به صورت آنلاین و در بستر مجازی بود ولی قرار بود از آبان ماه بسترها مهیا شود تا آموزش حضوری پیگیری شود. حالا دیگر تجربه دیگر کشورها به وضوح می‌گفت مدارس در اوج کرونا هم تعطیل نشده بودند چه برسد به حالا که دیگر واکسیناسیون گسترده‌ای صورت گرفته بود. هر چند باز هم خبرها جسته و گریخته حاکی از آن بود که با بازگشایی مدارس در دیگر کشورها ابتدای کودکان و جامعه به کرونا افزایش داشته اما حالا به نسبت روزهای آغازین کرونا پروتکل‌ها برای مقابله با این ویروس کامل‌تر بود، واکسیناسیون از نوع حاد بیماری جلوگیری می‌کرد و مهم‌تر از همه اینکه هشدارهای جدی سلامت روان کودکان و نوجوانان در کرونا از سوی متخصصان اعلام شده بود.

در کشورمان پیش از مهر واکسیناسیون معلمان تقریباً تکمیل شده بود. واکسیناسیون گروهی از دانش آموزان که بیشتر دوره متوسطه را شامل می‌شوند آغاز شده بود، گروه‌های زیادی از مردم واکسیناسیون شده بودند و تجربه درگیری با کرونا را تقریباً اکثر خانواده‌ها تجربه کرده بودند. تقریباً هیچ فعالیتی در جامعه نبود که در آغاز مهرماه تعطیل باشد. از پیک پنجم کرونا که شاید شدیدترین و طولانی‌ترین پیک کرونا بود، داشتیم عبور می‌کردیم ولی در هر حال نگرانی خانواده‌ها از بازگشایی مدارس و ابتدای کودکان به کرونا وجود داشت و از سوی دیگر کمترین اطلاع رسانی درباره شیوه نامه‌های بهداشتی و چندی بند از رعایت پروتکل‌ها از جمله تهویه استاندارد و رعایت فاصله گذاری دانش آموزان نگران کننده بود.

می‌شد حدس زد معلم‌ها استقبال زیادی از بازگشایی مدارس نمی‌کنند چرا که هر چقدر اعلام می‌شود آموزش آنلاین برای معلم‌ها سختی‌های خود را دارد اما باید پذیرفت که حالا با داشتن برخی محتوای آموزشی که از سال قبل تهیه شده بود، معلم‌ها وقت کمتری برای آموزش مجازی باید بگذارند.

به عنوان کسی که سال‌ها است در حوزه تعلیم و تربیت قلم می‌زند و به واسطه تخصص در حوزه روان شناسی به صورت جدی تری نگران سلامت روان کودکان و نوجوانان هستم، باید سال تحصیلی جدید دخترم را به کلاس اول می‌فرستادم. من هم مانند بسیاری از والدین دچار این تردید شدم که بهتر نیست با توجه به اینکه دخترم نیمه اولی است، یک سال دیگر صبر کنم؟ در نهایت دخترم را در مدرسه‌ای هیأت امنایی ثبت نام کردم. مدرسه‌ای که وقتی برای ثبت نام دخترم به آنجا سر زدم هنوز تزئینات مربوط به دهه فجر سال ۹۸ روی در و دیوارش بود. آیا واقعاً امسال قرار است مدارس باز شود؟ مدرسه فضای بزرگی دارد. حیاطی بزرگ و کلاس‌هایی نسبتاً استاندارد. در گروه کلاس اولی‌های مدرسه در واتساپ عضو شدم. هر روز شمار بیشتری عضو می‌شدند تا عدد به نزدیک ۱۰۰ رسید!

قرار شد سه کلاس اول ۳۰ نفره تشکیل شود. اول مهر بود و قرار شد بچه‌ها دو روز در هفته روزی دو ساعت به مدرسه بروند. هر کلاس به دو گروه ۱۵ نفره تقسیم شد. دخترم خوشحال از اینکه بار دیگر می‌تواند کنار تعدادی دختر هم سن و سالش بازی کند، دوست پیدا کند و راهی مدرسه شد. آن دو ساعت مدرسه به قدری شلوغ بود که به سختی می‌شد از رعایت پروتکل‌ها چیزی نوشت. هنوز مدرسه مرکز سنجش بود و دیگرانی هم به مدرسه رفت و آمد می‌کردند. مادران در راهروهای مدرسه یا حیاط مدرسه منتظر زنگ تفریح بودند. بچه‌ها بی خیال از همه این هیاهوها با ماسک‌هایی بر صورت کوله‌هایشان را می‌گشتند تا دفتر مشق و مداد رنگی‌هایشان را در بیاورند. از پشت در کلاس هم می‌شد صدای معلم را شنید و احساس کرد شاید دوباره قرار است روزهای عادی از راه برسد و فرزندانمان تجربه‌هایی شاد از مدرسه داشته باشند.

در راهروها اما صحبت والدین جز از ترس از کرونا چیز دیگری نبود. از اینکه بچه‌ها نمی‌توانند پروتکل‌ها را رعایت کنند. از اینکه هر کدام در این دوران کدام عزیزی را از دست داده‌اند. عده‌ای مخالف واکسن زدن بودند و.... در این میان زنگ‌های تفریح بچه‌ها به دنبال کاوش‌هایی هیجان انگیز در حیاط مدرسه بودند، دنبال هم می‌دویدند، خوراکی‌هایشان را با هم قسمت می‌کردند، مراقب بودند ماسک‌هایشان را درست بزنند. به جز من انگار همه مطمئن بودند این نمایش حضوری شدن مدرسه به همین جلسه در مهر خلاصه می‌شود. من اما می‌خواستم باور کنم سیستم آموزشی کشور در این مدت آنقدر قدرتمند شده است که بتواند یک راهی برای حضور بچه‌ها سر کلاس‌های درس پیدا کند. فعلاً فقط کلاس اولی‌ها در مدرسه حاضر بودند.

این رویه به ۴ جلسه در دو هفته خلاصه شد و اعلام شد که کلاس‌ها در پلت فرم اسکای روم به صورت آنلاین هر روز از ۱۰ تا ۱۲ برگزار می‌شود و تکالیف در واتساپ ارسال شود. جالب اینکه تا امروز هم خبری از سامانه شاد نیست! فقط هر کدام از والدین یک شماره برای ورود به شاد اعلام کرده‌اند و مجبور شده‌اند روی گوشی‌های خود این پلتفرم را نصب کنند!

عکس‌ها از روزهای حضور بچه‌ها در مدرسه به یک نمایش تمام عیار تبدیل شد تا نشان بدهد سال تحصیلی جدید با شور و هیجان آغاز شده است. حالا اما پدر و مادرها فرزندان‌شان یک سوی این فضای مجازی بودند و معلم در سوی دیگر!

نهایتاً هر روز ۱۰ نفر از ۳۰ نفر بچه‌های کلاس فرصتی دو تا سه دقیقه‌ای برای پاسخ به پرسش‌های معلم داشتند. برخی بچه‌ها ناراحت بودند چرا معلم

آنها را صدا نمی‌کند و این ناراحتی را مادرها در گروه مادران که باز هم در واتساپ تشکیل شده بود اعلام می‌کردند (تا امروز در ۵ گروه واتساپ برای آموزش دخترم عضو هستم). آموزش یکسویه و غیرتعاملی هر روز بیشتر شد. بعد از هر کلاس آموزش‌ها در گروه واتساپ گذاشته می‌شد تا نشان بدهد آموزش مجازی زیاد هم بد نیست و والدین می‌توانند این آموزش را بارها برای بچه‌هایشان بگذارند اما نکته این است که با وجود برنامه‌های کمک آموزشی متنوعی که وجود دارد، آموزش‌های تلویزیونی که امکان باز پخش دارد و حتی اینستاگرام که پر از آموزش‌های متنوع برای کلاس اولی‌ها است این امکان چیزی شبیه شوخی می‌ماند!

دردسر با دختر تازه شروع شده بود. آموزش آنلاین را دوست نداشت و می‌گفت هر بار سر کلاس می‌نشیند احساس می‌کند دیگر قرار نیست با دوستانش در مدرسه باشند. در همان چهار روز یا ۸ ساعت برای خودش دوست پیدا کرده بود و در زنگ تفریح‌های کوتاه چنان خاطره سازی کرده بود که می‌توانست بارها آنها را بازگو کند. مقاومت برای حل تکالیفی که حالا صفر تا صدش به عهده والدین است دردسر بعدی بود. نقش والدین داشت به حاشیه می‌رفت. از یک سو می‌دانستم که اجبار زیاد برای حل تکالیف از سوی من مادر باعث سرخوردگی فرزندم و زیر سوال رفتن نقش مادری می‌شود و شاید حتی او را در همین روزهای اول از یادگیری زده کند و از سوی دیگر باید به او یاد می‌دادم مسئولیت پذیر باشد و در نوشتن تکالیفش جدی! اما در تمام این روزها والدین تنها بودند، در حالی که نقش اصلی برای بازخورد به تکلیف و تاکید بر نوشتن مشق‌ها بر عهده معلم بوده است و نقش معلم در مدرسه هیچ گاه تنها یک آموزش دهنده نبوده و حالا حتی این نقش از آموزش دهنده صرف هم کمرنگ‌تر شده است! حتی بازخورد به تکالیف ارسالی در واتساپ را من مادر باید برای دخترم ترجمه کنم چون هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارد!

برخی روزها کلاس‌ها در همین شکل آنلاین هم کنسل می‌شد و تنها چند فیلم آموزشی در واتساپ که والدین باید برای بچه‌ها پخش می‌کردند و حتماً بچه‌ها هم با اشتیاق قرار بود بنشینند و آن را فرا بگیرند! روز به روز در همین یک ماه سختی آموزش بیشتر خودش را نشان می‌داد. خبری از اعلام آموزش‌های حضوری نبود.

مادرها در گروه مخالفت جدی خود را با آموزش حضوری اعلام می‌کردند. برخی از آنها معلم‌های خصوصی را ترجیح می‌دادند. برخی سختی بردن و آوردن بچه‌ها برای دو ساعت در روز به مدرسه را دلیل مخالفت اعلام می‌کردند و برخی دیگر نگران کرونا بودند! تقریباً در این فریاد که بچه‌ها به لحاظ سلامت روان در خطر هستند، تنهاترین مادر بودم! حق می‌دادم به دیگر مادران؛ به هر حال در این مدت هر کدام از ما تجربیاتی از رو به رو شدن با کرونا داشته‌ایم. به برخی با از دست دادن عزیزانشان خیلی سخت گذشته است. معلم از همه بیشتر بر خطرناک بودن حضور بچه‌ها در مدرسه تاکید داشت و این بیشتر مادرها را نگران می‌کرد. به معلم دخترم اما حق نمی‌دادم این میزان فضای مبهم این روزها را مبهم‌تر کند. با اینکه با تجربه ترین معلم مدرسه است و سال دیگر بازنشسته می‌شود و همه از روش تدریس او تعریف می‌کردند اما به نظرم این میزان تاکید بر خوبی‌های آموزش آنلاین تناسبی با این میزان سابقه معلمی ندارد!

در این مدت کوچک‌ترین نکته‌ای از سوی مدرسه برای همراهی والدین برای آموزش حضوری در گروه مدرسه گذاشته نشد! هیچ اطمینانی برای اینکه پروتکل‌ها رعایت خواهد شد اعلام نشد! هیچ برنامه‌ای برای آموزش حضوری گفته نشد! حتی در گروه مدرسه مطالبی برای جلوگیری از استرس بچه‌ها در روزهای آموزش مجازی گذاشته شد که نشان از تداوم این مسیر دارد.

برخی والدین فرزندان‌شان را به مدارس غیردولتی بردند و اعلام کردند آنجا آموزش‌ها حضوری است.

در دو هفته‌ای که به صورت محدود بچه‌ها به مدرسه رفتند هیچ گزارشی از سوی والدین مدرسه داده نشد که خانواده‌ای درگیر کرونا شده باشد. با این‌همه مادران در گروه اعلام می‌کردند که بستگان‌شان به دنبال مدرسه رفتن بچه‌ها درگیر کرونا شده‌اند.

باز هم از سوی برخی متخصصان که نگران پیک ششم کرونا در کشور هستند، مخالفت‌های جدی با بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها آغاز شده است و این بر سردرگمی بیشتر می‌افزاید و سوال‌های بسیاری را مطرح می‌کند از جمله اینکه چرا بعد از ۲۰ ماه از شیوع کرونا در کشور هنوز در برنامه‌ریزی‌ها روی نقطه اول ایستاده‌ایم؟ چرا نگرانی از دمیدن بر پیک‌های کرونا همیشه متوجه برگزاری کنکور، بازگشایی مدارس، بازگشایی دانشگاه‌هاست در حالی که همه فعالیت‌ها به قوت خود باقی است!

تا امروز در کلاس‌های مجازی درس دخترم تاکید آموزش بر ریاضی و نگارش بوده و حتی علوم هم در حاشیه است. کتاب قرآن و نقاشی جایگاهی در همین آموزش نصفه و نیمه آنلاین ندارد اما مدرسه به والدین اجبار کرد که تا برای جشن قرآن از بچه‌ها ویدئوهایی بگیرند و ارسال کنند تا باز هم از نمایش برگزاری این جشن جا نمانند! بدون آنکه معلم حتی این کتاب را معرفی کرده باشد!

حتی در هفته اولیا و مربیان خواسته شد تا کسانی که خواهان عضویت در این انجمن هستند فرمی را پر کنند و ارسال کنند و علیرغم درخواست برای عضویت در این انجمن مشخص نشد که اساساً چنین انجمنی در مدرسه وجود دارد یا خیر و اگر وجود دارد به چه صورت عضوگیری می‌کند! تقریباً ارتباط مدرسه با اولیا به جز درخواست تکالیف از سوی والدین به سمت صفر میل می‌کند و این تصویری نیست که به عنوان یک دانش‌آموز از روزهای مدرسه داشتم و یا به عنوان یک مادر مشتاق برای تحصیل فرزندم در مدرسه در ذهن می‌پروراندم.

حالا با گذشت بیش از یک ماه از شروع سال تحصیلی من یک مادر خسته و ناامید هستم! با اینکه سال‌ها در فضای تعلیم و تربیت قلم زده‌ام اما هیچ گاه بیش از امروز ناکارآمدی سیستم آموزشی را لمس نکرده بودم. سیستم آموزشی کشور دارد به شیوه‌ای بداهه و بدون هیچ برنامه مشخصی پیش می‌رود، معلم‌ها دچار رخنه عجیب شده‌اند، والدین دارند به آموزش از راه دور خو می‌گیرند، بچه‌ها افسرده‌تر و منزوی‌تر می‌شوند، بحث‌های تربیتی به یک نمایش تبدیل شده است و مدرسه فرسنگ‌ها از کارکرد اصلی‌اش دور شده است! آموزش و پرورش هم در حال تبلیغ مدام «شادی» است که نه جایگاهی در مدرسه و خانواده‌ها دارد و نه کارایی!

در این میان پرسش اصلی ذهن من مادر این است: چرا فرزندم را در مدرسه‌ای ثبت نام کردم اگر قرار است آموزش آن را به تنهایی به عهده بگیرم؟ چرا

در این شرایط آموزش و پرورش اجازه نمی‌دهد به شیوه‌ای که بهتر می‌دانم این آموزش را انجام دهم؟ آیا فرزند من فقط یک آمار برای وزارتخانه آموزش و پرورش است؟ مدرسه دقیقاً در این روزگار کرونا چه تعریفی دارد وقتی اصلاً نه فرزندم حضورش را حس می‌کند نه من مادر؟ آیا اگر یک سال دیگر به همین روال طی شود، چنین فرایندی به یک سبک جدید آموزشی در کشور تبدیل نمی‌شود؟ آیا ضرر این روزها قابل جبران خواهد بود؟ آیا قرار است یک دگرگونی جدی در آموزش صورت بگیرد؟ این دگرگونی به نفع تعلیم و تربیت است یا به ضرر آن؟ و دهها پرسش بی پاسخ دیگر!

در همین روزها اما تجربه دانش آموزانی که مدارس غیردولتی می روند با مدارس دولتی تفاوت‌های جدی دارد. در مدارس غیردولتی هم زیرساخت‌های آموزش مجازی مهیاتر است و هم تاکید بر حضور بیشتر است و این خود داستان دیگری است و روایتی دیگر!

توجه: مطلب مندرج صرفاً دیدگاه نویسنده است و رسانه پرسون در قبال آن هیچ موضعی ندارد.

منبع: مهر